

بیمار خاموش

نویسنده: الکس مک‌یلیدس

مترجم: حمیدرضا بلوچ

انتشارات دانشیار

۱۳۹۹

سرشناسه	میکلیدس، الکس، ۱۹۷۷-م. Michaelides, Alex, 1977-
عنوان و نام پدیدآور	بیمار خاموش/ مترجم حمیدرضا بلوچ.
مشخصات نشر	تهران: دانشیار، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	۳۸۴ ص. ۲۷/۵×۱۴/۵ س.م.
شابک	978-622-705507-8
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	عنوان اصلی: The silent patient, 2019.
موضوع	داستان‌های انگلیسی - قرن ۲۱م.
موضوع	English fiction - 21th century
شماره افزوده	بلوچ، حمیدرضا، ۱۳۳۸ - مترجم
شناسه افزوده	Baloch, Hamidreza
رده بندی کتب	PZ۴
رده بندی دیویی	۸۲۳/۹۲
شماره ثبت	۶۱۱۷۱۵۴

انتشارات دانشیار

نام کتاب	بیمار خاموش
مؤلف	آلکس میکلیدس
مترجم	حمیدرضا بلوچ
ویراستار	ح-ع-ا-ی-ر-ا-د
ناشر	انتشارات دانشیار
ناشر همکار	علوم ریاضی
تیراژ	۲۵۰۰ نسخه
قیمت	۵۸۰۰۰۰ ریال
نوبت چاپ	اول - بهار ۱۳۹۹
چاپ	دقت
صفحه‌آرایی	مؤسسه قلم نگار - معماری (۶۶۲ - ۵۶۱)
امور فنی و ناظر چاپ	فرزاد رحیمی
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۷۰۵۵۰۷-۸
انتشارات دانشیار	تلفن تماس: ۶۶۹۶۳۴۳۴-۷

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر طبق قرارداد محفوظ است و هرگونه استفاده غیر قانونی اعم از بازنویسی، خلاصه‌نویسی، لوح فشرده و هرگونه تکثیر دیگر کلاً بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع و قابل تعقیب و پیگرد قانونی خواهد بود.

پخشى راسا: ۶۶۹۷۹۸۶۹-۶۶۲۷۹۷۸۱

فهرست

۲۰۳.....	فصل سی و پنجم.....	۴.....	پیش گفتار.....
۲۰۷.....	فصل سی و ششم.....	۷.....	فصل اول.....
۲۱۱.....	فصل سی و هفتم.....	۱۱.....	فصل دوم.....
۲۱۵.....	فصل سی و هشتم.....	۱۷.....	فصل سوم.....
۲۱۷.....	فصل سی و نهم.....	۲۵.....	فصل چهارم.....
۲۲۱.....	فصل چهل.....	۳۱.....	فصل پنجم.....
۲۲۹.....	فصل چهل و یکم.....	۳۷.....	فصل ششم.....
۲۳۱.....	فصل چهل و دوم.....	۴۳.....	فصل هفتم.....
۲۳۵.....	فصل چهل و سوم.....	۴۹.....	فصل هشتم.....
۲۳۹.....	فصل چهل و چهارم.....	۵۵.....	فصل نهم.....
۲۴۱.....	فصل چهل و پنجم.....	۵۹.....	فصل دهم.....
۲۴۳.....	فصل چهل و ششم.....	۶۹.....	فصل یازدهم.....
۲۴۵.....	فصل چهل و هفتم.....	۸۱.....	فصل دوازدهم.....
۲۷۱.....	فصل چهل و هشتم.....	۸۵.....	فصل سیزدهم.....
۲۷۵.....	فصل چهل و نهم.....	۹۱.....	فصل چهاردهم.....
۲۷۹.....	فصل پنجاهم.....	۱۰۱.....	فصل پانزدهم.....
۲۸۳.....	فصل یازدهم و یکم.....	۱۰۹.....	فصل شانزدهم.....
۲۸۹.....	فصل پنجاه و دوم.....	۱۱۳.....	فصل هجدهم.....
۲۹۵.....	فصل پنجاه و سوم.....	۱۱۷.....	فصل نوزدهم.....
۳۰۱.....	فصل پنجاه و چهارم.....	۱۲۵.....	فصل بیستم.....
۳۰۵.....	فصل پنجاه و پنجم.....	۱۲۸.....	فصل بیست و یکم.....
۳۰۷.....	فصل پنجاه و ششم.....	۱۳۳.....	فصل بیست و دوم.....
۳۱۱.....	فصل پنجاه و هفتم.....	۱۴۱.....	فصل بیست و سوم.....
۳۱۵.....	فصل پنجاه و هشتم.....	۱۵۱.....	فصل بیست و چهارم.....
۳۲۱.....	فصل پنجاه و نهم.....	۱۵۵.....	فصل بیست و پنجم.....
۳۲۵.....	فصل شصتم.....	۱۵۷.....	فصل بیست و ششم.....
۳۳۱.....	فصل شصت و یکم.....	۱۶۳.....	فصل بیست و هفتم.....
۳۳۵.....	فصل شصت و دوم.....	۱۶۷.....	فصل بیست و هشتم.....
۳۳۹.....	فصل شصت و سوم.....	۱۷۱.....	فصل بیست و نهم.....
۳۴۳.....	فصل شصت و چهارم.....	۱۷۷.....	فصل سی ام.....
۳۴۷.....	فصل شصت و پنجم.....	۱۸۳.....	فصل سی و یکم.....
۳۴۹.....	فصل شصت و ششم.....	۱۸۵.....	فصل سی و دوم.....
۳۵۱.....	فصل شصت و هفتم.....	۱۹۵.....	فصل سی و سوم.....
۳۵۷.....	فصل شصت و هشتم.....	۲۰۰.....	فصل سی و چهارم.....
۳۶۳.....	فصل شصت و نهم.....		

پیش گفتار

چرا سخن نمیگوی؟

- نمایشنامه آلیس تیس، نوشته اوریپید، نمایشنامه نویس یونانی

خاطرات آلیس تیسون^۱

تاریخ: ۱۴ ژانویه

نمی دانم چرا در سال نوشتن این مطالب هستم.

البته این حرفم حقیقت ندارد. اما می دانم چرا دارم می نویسم. فقط نمی خواهم آن را نزد خودم اعتراف کنم.

من حتی نمی دانم اسم این کار را چی بگذارم. منظم. مطالبی است که در حال نوشتن آن هستم. به نظرم کمی مبالغه آمیز است که آن را خاطرات بنامم. من سعی می رسد حرفی برای گفتن داشته باشم. آدمی مثل آنه فرانک^۲ باید خاطرات روزانه اش را ثبت می کرد. نه کسی مثل من. اگر اسم آن را «دفتر وقایع روزانه» هم بگذارم خیلی لفظ قلم به نظر می آید. این طور منم معارفا. باید آن ها را هر روز بنویسم ولی من دلم نمی خواهد این کار را بکنم، یعنی اگر بخواهد به صورت یک دفتر یا کار روزمره خودش را به من تحویل کند، می دانم هرگز از عهده این کار بر نخواهم آمد.

شاید بهتر است آن را «هیچ» بنامم. چیزی بدون اسم که گهگاه آن را این جا می نویسم. این را بیشتر دوست دارم. هنگامی که به چیزی اسم می دهید، مانع از آن می شوید که همه زوایای آن را ببینید و اهمیت آن را دریابید. یعنی روی خود آن کلمه تمرکز می کنید که کوچک ترین بخش آن است.

1. Alicia Berenson

2. Anne Frank

بدین ترتیب فقط نوک کوه یخ را می بینید. من هرگز با کلمات راحت نبوده‌ام - همیشه در حال تصویرسازی بوده‌ام و خودم را با عکس‌ها توصیف می‌کنم. اگر به خاطر گابریل نبود، هرگز نوشتن این مطالب را آغاز نمی‌کردم.

این اواخر، در مورد چیزهایی احساس افسردگی می‌کردم. پیش خودم فکر می‌کردم موفق شده‌ام آن‌ها را به خوبی پنهان کنم. اما او متوجه شد. البته که متوجه می‌شد، حواسش به همه چیز هست. از من پرسید نقاشی چطور پیش می‌رود. گفتم خوب پیش نمی‌رود. یک لیوان نوشیدنی برآیم آورد و من در حالی که از آشپزی می‌کرد، پشت میز آشپزخانه نشستم.

گفتم: «حالا حرف زن، منم چی شده.»

از تماشای گریه‌های تو، آشپزخانه از این طرف به آن طرف می‌رود، لذت می‌برم. او آشپز ماهری است: باسلیقه، موزون، و منظم؛ خلاف من. من فقط خراب کاری می‌کنم.

گفتم: «چیزی برای گفتن داری؟» گفتم: «من روی چیزی قفل می‌کند. انگار در گل ولای و لجن گیر افتاده‌ام و دارم دست‌وپا می‌زنم.»

او در جواب گفت: «چرا تلاش نمی‌کنی؟» را روی کاغذ بیاوری؟ یعنی آن‌ها را ثابت کنی؛ شاید این روش بتواند کمکت کند.»

گفتم: «درسته، من هم همین‌طور فکر می‌کنم. تلاشم را خواهم کرد.»

گابریل گفت: «فقط حرفش را زن، عزیزم. انجامش بده.»

جوابم دادم: «باشد، این کار را خواهم کرد.»

روزهای بعد هم چند بار غرولند کرد، اما من هیچ اقدامی نکردم. چند روز بعد، در این دفترچه کوچک را به من داد تا توی آن بنویسم. دفترچه جلد چرمی مشکی رنگی که ورق‌هایی سیم و سفید داشت. دستم را روی اولین صفحه کشیدم و صافی آن را حس کردم. سپس مدادم را تراشیدم و شروع به نوشتن کردم.